

با طراحی عکس نوشته از ایات و متن هایی برگزیده  
هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جرمان  
را دوباره کج حضور و آموزش هایی که دریافت  
داشته ایم رعایت کنیم.



کے تو آن ہوئی و باتی ہو ش پوش  
خوبیشن را کم مکن، یادوہ مکوش

مولانا

# عکس نوشته ایات و نکات انتخابی

برنامه ۴۱ گنج دخور

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

جان و سِر تو که بگو بِنفاق  
در گَرم و حُسن چرایی تو طاق؟

طاق: یکتا، بی‌مانند

رویِ چو خورشیدِ تو بخشش کنَد  
روزِ وصالی که ندارد فراق

گنج مضرور، پرویز  
شهر بازی، بر تامه  
۹۱۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۳۱



دل ز همه برکنم از بھر تو  
بھرو فای تو بیندم نطاق

نطاق: کمربند، میانبند

کر تو مرا کویی: رو صبر کن  
باشد تکلیف بمالایطاق

بمالایطاق: آنچه تحمل نتوان کرد.

گنج حضور، پرویز

شهریاری، برنامه

۹۱۴

مولوں، دیوار، شمس،  
غزل شماره ۱۳۱۳

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره

۱۳۱۳

لست بُود هَبَر و فِرْاق، لَى حَبِيب  
خاچه فِرْاقِي زَپِي اعْتِنَاق

اعتناق: دست به گردن یکدیگر انداختن

چون پدر و مادر عقل است و روح  
هر دو تویی، چون شَوَم ای دوست عاق؟

اعاق: نافرمان، سرکش با پدر و مادر

کنح حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

روم چو در مهر تو آهی کنند

دود رسد جانب شام و عراق

در تُق سینه عشاقِ تو

ماه رُخان، قند لبان، سیم ساق

تُق: پرده، حجاب

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۱۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

رقص کن اند خضرِ لطفِ تو

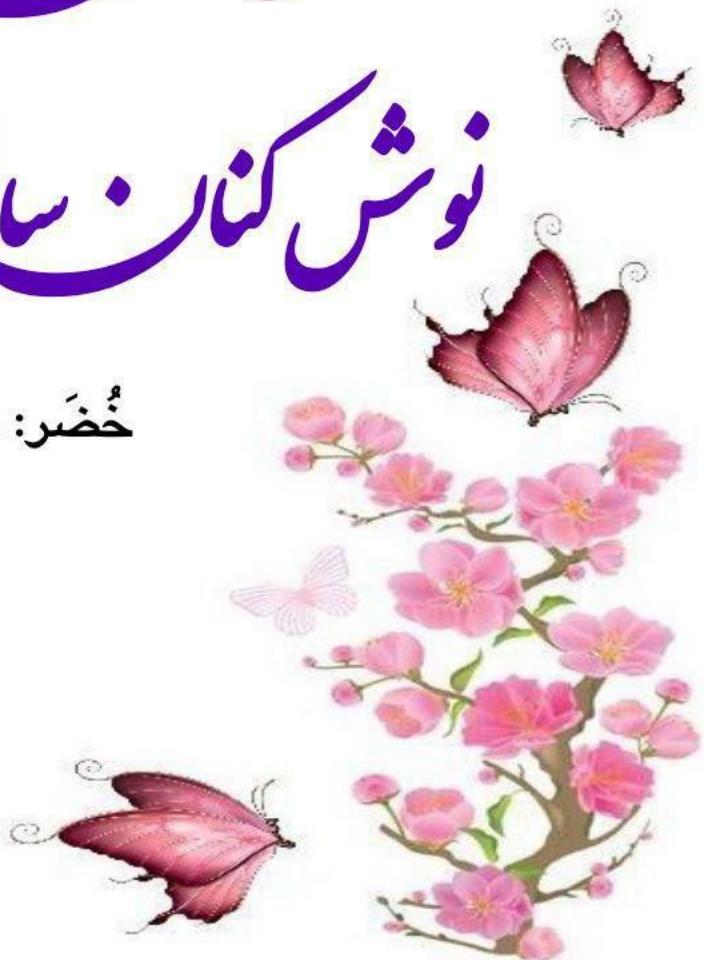
نوش کن اند ساغرِ صدق و وفاق

خُضر: سرسبزی، طراوت

وِفاق: اتحاد، موافقت

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۱۳۱۳



# دستزنان جمله و گویان به لاغ طاقدُرُنَبِين و طُرُنَبِين و طاق

به لاغ: به شوخی، در حال شادی و جدی نبودن  
طُرُنَبِين: فرّ و شکوه، کرّ و فرّ

طاقدُرُنَب يا طاق و طُرُم: اگر بر اساسِ من ذهنی باشد،  
مراد از آن، سر و صدای ظاهری و جلوه و عظمت ناپایداری  
است که عام خلق را مفتون می دارد. اگر بر اساسِ  
هشیاری حضور یا نظر باشد، جلوهٔ خداوند در انسان  
است، که همراه با فرّ ایزدی، خرد ایزدی، حسّ امنیتِ  
ایزدی، هدایت ایزدی، قدرت ایزدی و شادی  
بی سبب است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

مژده کسی را که زرش دزد برد  
مژده کسی را که دهد زن طلاق  
خاصه کسی را که جهان را همه  
ترک کند، فرد شود بی‌شقاق

شقاقد: چون و چرا، ستیزه

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۱۴



مولوی، دیوارن شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

بُراق: نام مرکب حضرت رسول در شب معراج

لَجَّرْمَشْ عَلِشْ كَالْشْ پِيَلْشْ كَالْش  
هَمْچَوْ مَحْمَدْ بَهْ سَحْرَگَهْ بُراق

بَرَبَرَدَشْ زَوْدْ بُراق دَلْشْ  
فَوْقِ سَمَاوَاتِ رَفَاعَ طِبَاقِ

رَفَاعَ: جمع رفيع، رفاع طِبَاقِ:  
طبقات بلند، آسمان‌های بلند

کُنْجْ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

گنج حضور، پروز  
شبازی، برنامه  
۹۱۴



جان و سر تو که بگو باقیش  
که دهنم بسته شد از اشتیاق  
هر چه بگفتم کژ و مژ، راست کن  
چونکه مهندس تويی و من مشاق

مشاق: مشاق، در اینجا کارگر، شاگرد

**جهد فرعونی، چو بی توفیق بود**

**هرچه او می دوخت، آن تفتیق بود**

**تفتیق: شکافتن**

**مولوی، مثنوی، دفترسوم، بیت ۸۴۰**

**گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴**

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند  
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند  
بهِ حکمت‌هاش دو صورت شدند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، آبیات ۴۰۵۳-۴۰۵۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۶

از هر جهتی تو را بلا داد  
تا بازگشد به بی جهات

بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

گفتی که خمُش کنم نکردی  
می خندد عشق بر ثبات

ثبات: پایداری، پابرجا بودن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

گنج حضور، پرویز سهبازی، برنامه ۹۱۴

چون ز زنده مُرده بیرون می‌گَند  
نفسِ زنده سوی مرگی می‌تَند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

یک زمان کار است، بگزار و بتاز  
کارِ کوته را مکن بر خود دراز  
گزاردن: انجام دادن، ادا کردن

خواه در صد سال، خواهی یک زمان  
این امانت واگزار و وارهان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۸۲-۱۸۳

گنج حضور، پرویز شهیازی، برنامه ۹۱۴

هر که ماند از کاھلی بی شکر و صبر  
او همین داند که گیرد پایی جبر

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد  
تا همان رنجوری اش، در گور کرد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۰۶۸-۱۰۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

فَعَلَ تَوْسِتَ اِيْنَ عُصَّهَهَايِ دَمَبَهَدَم  
اِيْنَ بُودَ مَعْنَىٰ قَدْ جَفَّ الْقَلْمَ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

حدیث: «جَفَّ الْقَلْمُ بِمَا أَنْتَ لَاقِ.»  
«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

لکچ حضوره پرویز شعبانی، پر نامه ۹۱۴



# فعل توست این غصه‌های دمبهدم

## این بود معنیٰ قدْ جَفَّ الْقَلْم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

این غصه‌های دمبهدمی که هر لحظه برای تو پیش  
می‌آید نتیجه اعمال و افکار خود توست. قلم خداوند  
در این لحظه، درون و بیرون تو را مطابق شایستگی‌ات  
می‌نویسد، فضایشایی کنی خوب می‌نویسد، فضا را  
ببندی بد نوشته می‌شود، غم بعد از غم می‌آید، پس  
هر چه بیشتر فضا باز کنی، به ذهن بی‌توجه باشی، با  
عدم کردن مرکز زندگی‌ات را تغییر بدھی و از خداوند  
کمک بخواهی، این شایستگی بیشتر خواهد شد.

زین کمین، بی صبر و حَزمی گَس نَجَست  
حَزم را خود، صبر آمد پا و دست  
حَزم کن از خورد، کین زَهرين گیاست  
حَزم کردن زور و نورِ انبیاست

کاه باشد کو به هر بادی جَهَد  
کوه کی مر باد را وزنی نَهد؟

هر طرف غولی همی خواند تو را  
کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۱۳-۲۱۶

# اختیار آن ران کو باشد که او مالکِ خود باشد اند را تقوا

اتَّقُوا: تقوا پیشه کنید، پرهیز کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

گنج حضوره پرویز شهبازی، برنامه ۷۱۴



# اختیار آن را نکو باشد که او مالک خود باشد اندر **إِتَّقُوا**

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

اختیار و توانایی انتخاب برای کسی خوب است  
که در این لحظه با عدم کردن مرکزش توانایی  
پرهیز داشته و مالک خود در فضای گشوده شده  
باشد، به طوری که در این لحظه آن چیزی  
که ذهن نشان می‌دهد نتواند توجهش را به  
خودش جذب کند و در فضای پرهیز، فضای  
یکتایی باقی بماند.

رَهْ نَمَايِمْ، هَمَرَهَتْ باشِمْ رَفِيقْ  
مَنْ قَلَّا وَوَزْمْ دَرْ اِينْ رَاهِ دَقِيقْ

نَى قَلَّا وَوَزْ اَسْتْ وَنَى رَهْ دَانَدْ او  
يُوسْفَا، كَمْ رو سَوِيْ آنْ گَرَگْ خَو  
حَزْمْ آنْ باشَدْ كَهْ نَفَرِيدْ تَوْ رَا  
چَرَبْ وَنَوْشْ وَدَامَهَايِ اِينْ سَرا  
كَهْ نَهْ چَرَبِشْ دَارَدْ وَنَى نَوْشْ، او  
سِحرْ خَوَانَدْ، مَى دَمَدْ دَرْ گَوشْ، او

گنج

حضور،

پرویز

شهریاری،

برنامه

۹۱۴

مولوی،  
مثنوی،  
دفتر  
سوم،  
بیت ۲۶۸



حَرَمُ ، سُوءُ الظُّنْ كَفْتَهْسَتْ آن رَسُول  
هَرْ قَدْمَ رَا دَامْ مِنْ دَانْ اَيْ فَضُول

فَضُول: زیاده‌گو، کسی که به کارهای غیر ضروری بپردازد.

# حَزْم، سُوءُ الظُّنْ گفته‌ست آن رسول هر قدم را دام می‌دان ای فضول

مولوی، مشنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸

حضرت رسول فرموده است: حزم، دوراندیشی و احتیاط، به معنای سوء‌ظن و بدگمانی به من ذهنی خویش است. ای من ذهنی پرگو که دائمًا از همانیدگی‌های مرکزت حرف می‌زنی، بدان که در هر قدم و هر لحظه، یک دامی از همانیدگی در کمین توست یعنی هر لحظه ممکن است یک چیزی به مرکزت بیاید، پس به خودت، به من ذهنی، سوءالظن داشته باش.

# کرد فضلِ عشق، انسان را فَضول زین فزون جویی ظَلُوم است و جَهُول

مولوی، مثنوی، دفتر سوم،

بیت ۴۶۷۲

فَضول: زیاده‌گو، کسی که به افعالِ غیرضروری بپردازد؛

در اینجا یعنی گستاخ و زیاده طلب

ظَلُوم: بسیار ستمکار

جَهُول: بسیار نادان

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ  
يَحْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا إِلَّا إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولاً»

«ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه  
داشتیم، از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند. انسان  
آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود.»

قرآن کریم، سوره  
احزاب(۳۳)، آیه ۷۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۶

# ظالم‌ست او بر خود و بر جانِ خود ظلم بین کز عدل ها کو می‌برد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۵

گنج مخصوص، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۱۴



جهل او مر علم‌ها را اوستاد  
ظلم او مر عدل‌ها را شد رشاد

(رشاد: هدایت شدن

مولوی، شوی، دفتر سوم، پیت ۴۶۷۶

چون به من زنلم شود این مُرده تن  
جانِ من باشد که رُو آرد به من

مولوی، شوی، دفتر سوم، پیت ۴۶۷۸

من کنم او را ازین جان محتشم  
جان که من بخشم، ببیند بخشم

جانِ نامحرم نبیند روی دوست  
جز همان جان کاصلِ اواز کوی اوست

در دَمَم، قصّاب وار این دوست را  
تا هِلَد آن مغزِ نغزش، پوست را

مولوی، شوی، دفتر سوم، ایات ۴۶۸۱-۴۶۷۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برقا مه ۹۱۴

کفت: ای جان رمیده از بلا  
وصلِ ما را درگشادیم، الصلَا

الصلَا: بیا

ای خودِ مابی خودی و، مستی ات  
ای ز هستِ ما هماره هستی ات

مولوی، شوی، دفتر سوم، ریاست ۴۶۸۲-۴۶۸۳

با تو برب لبِ زیست زمان من نو به نو  
رلز هایِ کنه کویم، مرشو  
ز لگنکه آرن لب ها زیست دم مردم  
بر لبِ جویِ نهان بر مردم

# گوش بى گوشى درين دم بـرگشا بـهـر راز يـفـعـل الله ما يـشـا

مولوی، شوی، دفتر سوم، سیت ۴۶۸

«يَتَبَّعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ التَّابِتِ فِي الْمَيَاهِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُفَضِّلُ  
اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.»

خدامؤمنان را به سبب اعتقاد استوارشان در دنیا و آخرت  
پایداری دارد. و ظالمان را کمراهی سازد و هر چه خواهد

همان می کند.»

قرآن کریم

سورة ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷

کنج حضور

پرویز شہبازی، برنامہ ۹۱۴

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ  
وَالشَّمْسُ وَالقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُ وَكَثِيرٌ مِنَ  
النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ  
إِنَّ اللَّهَ يَفْعُلُ مَا يَشَاءُ.»

آیاندیده ای که هر کس در آسمانها و هر کس که در زمین  
است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان  
وبسیاری از مردم خدار اسجدن می‌کنند؟ و ببسیاری عذاب  
محقق شده و هر که را خدا خوار سازد، هیچ کس‌گرامیش  
نمی‌دارد. زیرا خدا هر چه بخواهد همان می‌کند..

چون صَلَّی وصل، بشنیدن گرفت  
اندک اندک مُرده جُنبیدن گرفت

نه کم از خاکست کز عِشوَهٗ صَبا  
سبز پوشد، سَر برازد از فنا

کم ز آب نطفه نبَوَد کز خطاب  
یوسفان زایند رُخ چون آفتاب

# کم ز بادی نیست، شد از آمرِ کُنْ در رَحِم طاوس و مرغ خوش سُخْن

مولوی، شوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۹۰

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».»

آفرینش آسمانها و زمین است. چون اراده چیزی کند، می‌گوید:

«موجود شو. و آن چیز موجود می‌شود..»

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۷

گنج حضور، پژوهشگاه شهبازی، برنامه ۹۱۴

کم ز کوهِ سنگ نبُود، کز وِلاد  
ناقه‌یی، کان ناقه ناقه زاد، زاد

ناقه: شتر ماده

ولاد: زاییدن

زین همه بگذر، نه آن مایه عدم  
عالمنم زاد و بزاید دم به دم؟  
بر جهید و بر طپید و شاد شاد  
یک دو چرخی زد، سجود اندر فتاد

مولوی، مشوی

دقتر سوم، ابیات ۴۶۹۳ - ۴۶۹۱

کنج حضور  
پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

هر که را حامه ز عشمی چاک شد  
او ز حرص و حمله عیبی پاک شد

من غلام آنکه اند ره ری باط  
خویش را او اصل نداند بر سماط

سماط: بساط، سفره، خوان، فضای  
یکتایی، فضای بی‌نهایت گشوده شده  
رباط: خانه، سرا، منزل، کاروان سرا

بس ری باطی که باید ترک کرد  
تابه هستَکن در رسیدیک روز مرد

مولوی، شوی، دفتر اول، ایات ۳۲۶۰\_۳۲۵۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

گر پروید، ور بریزد صد گیاه  
عاقبت بَر روید آن کشته اله

کشت نو کارید بر کشت نخست

این دوم فانی است و آن اول درست

کشت اول کامل و بُگزیده است

تخم ثانی فاسد و پوسیده است

مولوی، شوی، دفتر دوم، ریات ۱۰۵۹\_۱۰۵۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

چون تو گو شر او زبان نز جن تو

گو شهار را حق بفرمود: رَأْصِمُوا

مولوی، شوی، دفتر اول، پیت ۱۶۲۲

کنج حضور

پروزیر شهبازی، برنامه  
۹۱۴



پس شما خاموش باشید لذتِ صویر

تا زیباتر نمایش شوم در گفت و گو



مولوی، مشوی  
دقیر دوم، پیت ۳۶۹۲

آنِصِّتُوار آگوش کن، خاموش باش  
چون زبانِ حق نگشته، گوش باش

مولوی، شوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵

# گویدش: رُدُوا لَعَادُوا، كَارِتُوسْت اى تو اندر توبه و میثاق، سست

مولوی. مثنوی. دفتر سوم. بیت ۳۱۵۸

رُدُوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، باز گردند.

«حضرت پروردگار که به سُست ایمانی چنین بنده‌ای واقف است می‌فرماید: «هرگاه تو را به عالم اسباب بازگردانم، دوباره مفتون همان اسباب و علی ظاهری می‌شوی و مرا از یاد می‌بری.

کار تو همین است ای بندۀ توبه‌شکن و سُست عهد.»

«بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفِونَ مِنْ قَبْلٍ وَلَوْ رُدُوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.»

«بلکه آنچه را که زین پیش پوشیده می‌داشتند بر آنان آشکار شود، و اگر آنان بدین جهان باز آورده شوند، دوباره بدآنچه از آن نهی شده‌اند، بازگردند. و البته ایشان اند دروغ زنان.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴ قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۲۸

لیک من آن ننگرم، و حمت کنم

رحمتم پرست، بر رحمت قنم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۹

«... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ... .»

«و رحمت من (حق تعالی) همه اشیاء را فرا  
گرفته است.»

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

سایهٔ یزدان بود بندۀ خدا  
مردۀ این عالم وزندهٔ خدا  
دامنِ او کیر زو تر بیگان  
تا رهی در دامنِ آخر زمان

مولوی، شوی، دفتر اول، ایات ۴۲۳-۴۲۴

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

# کَيْفَ مَدَّ الظُّلَّ نَقِشِ اولیاست

## کو دلیلِ نورِ خورشیدِ خداست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۲۵

منظور از آیه کَيْفَ مَدَ الظُّلَّ «چگونه سایه‌اش را گسترد» اینست که ولی خدا مظهرِ کاملِ خداوند است. و آن سایه، یعنی آن ولی خدا دلیل بر نور خداوند است. یعنی او راهنمای مردم به‌سوی خداوند است.

«أَلَمْ تَرِ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَ الظُّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا.  
«ثُمَّ قَبْضَنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا.»

آیا به [قدرت و حکمت] پروردگارت ننگریستی که چگونه سایه را امتداد داد و گستراند؟ و اگر می‌خواست آن را ساکن و ثابت می‌کرد، آن‌گاه خورشید را برای [شناختن] آن سایه، راهنما [ی انسان‌ها] قرار دادیم.

سپس آن را [با بلند شدن آفتاب] اندک‌اندک به‌سوی خود بازمی‌گیریم.

قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیات ۴۵ و ۴۶

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۱۴

اندرین وادی مروبی این دلیل

# لَا أَحِبُّ الْأَفِلِينَ كَوْچون خَلِيل

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۶

دلیل: راهنما

خلیل: دوست؛ خلیل الله، لقب حضرت ابراهیم (ع) است.

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا  
أَحِبُّ الْأَفِلِينَ»

«چون شب او را فروگرفت، ستاره‌ای دید.

گفت: «این است پروردگار من.» چون فرو شد، گفت: «فرو  
شوندگان را دوست ندارم.»

# (و ز سایه آفتابی را بیاب دامن شه شمشیر تبریزی بتاب

مولوی، مشوی، دفتر اول، پیت ۴۲۷

آنکه او موقوفِ حال است، آدمیست  
گه به حال افزون و، گاهی در کمیست

صوفی، ابنُ الوقت باشد در مثال  
لیک صافی، فارغ است از وقت و حال

مولوی، مشوی، دفتر سوم، پیت ۱۴۲۶\_۱۴۲۵ کنج حضور، پرویز شهزادی، برنامه ۹۱۴

حال‌ها موقوفِ عزم و رایِ او  
زنده از نَفْخِ مسیح‌آسایِ او

عاشقِ حالی، نه عاشق بر مَنی  
بر امیدِ حال بر من می‌تَنی

آنکه یک دَم کم، دَمی کامل بُود  
نیست معبدِ خلیل، آفل بُود

مولوی، شور، دفتر سوم، ایات ۱۴۲۹-۱۴۲۷

کنج حضور، پرویز شہزاد، برنامہ ۹۱۴

وآنکه آفل باشد و، گه آن و این

نیست دلبر، لا أحبُّ الأفْلِينَ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۰

هست صوفی صفاجو ابن وقت  
وقت را همچون پدر بگرفته سخت

هست صافی، غرقِ عشقِ ذوالجلال

ابنِ کس نی، فارغ از اوقات و حال

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۳۳\_۱۴۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

# خُرْقَهُ نُورِی كَه او لَمْ يُولَدَت لَمْ يَلِدْ لَمْ يُولَدْ آنِ ایزَدَت

مولوی، مثنوی، دفتر سوه، بیت ۱۴۳۵

«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.»

«نه زاده است و نه زاده شده.»

قرآن کریم، سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



هست آن عنوان چو اقرار زبان  
متن نامه سینه را کن امتحان

که موافق هست با اقرار تو؟

تا منافق وار نبود کار تو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۵۷۲\_۱۵۷۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

گفت پیغمبر که جنت از اله  
کر همی خواهی، زکس چیزی مخواه

مولوی، مشوی، دفتر ششم، میت ۳۳۳

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



هرچه از وی شادگردی در جهان  
از فراق او بیندیش آن زمان

زانچه گشتی شاد، بس کس شاد شد  
آخر از وی جست و همچون باد شد  
از تو هم بجهد، تو دل بروی منه  
پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۶۹۷\_۳۶۹۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

کنخ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

تو دو دیده فروبندی و گویی: روزِ روشن کو؟

زند خورشید بِر چشمِت که اینک من، تو در بُگشا

مولوی، دیوارِ شمس، غزل شماره ۵۴

عاشقِ دلبرِ مرا شرم و حیا چرا بُود؟

چونکه جمالِ این بُود، رسمِ وفا چرا بُود؟

مولوی، دیوارِ شمس،

غزل شماره ۶۰۵

زهد و تقوی را گزیدم دین و کیش  
زانکه می دیدم اجل را پیش خویش

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۴۱ - ۴۴۲

مرگ همسایه، مرا واعظ شده  
کسب و دگان مرا برهم زده

واعظ: وعظ کننده، پند دهنده، اندرز دهنده

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۱۴

چون به آخر، فرد خواهم ماندن  
خو نباید کرد با هر مرد وزن

مولوی، شوی، دفتر ششم، ایات ۴۴۳-۴۴۴

رُو بخواهم کرد آخر در لَحد  
آن بِه آید که کنم خُو با أحد

گنج حضور  
پرویز شهبازی  
برنامه ۹۱۴

چون زَنْخ را بست خواهند ای صنم  
آن بِه آید که زَنْخ کمتر نم

مولوی، شوی، دفتر ششم، ایات ۴۴۶-۴۴۵

ای به زَرَبَفت و کمر آموخته  
آخرست جامه نادوخته

گنج حضور، پرویز شهر بازی،  
برنامه ۹۱۴

لَحد: گور  
زَنْخ: چانه

رُو به خاک آریم کز وی رُسته‌ایم  
دل چرا در بی‌وفایان بسته‌ایم ؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۷

در ره او هرچه هست تا دل و جان نفقه کن  
تو به یکی زنده‌ای از همه بیزار باش

عطار، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۸۱

کنج حضور  
پرویز شبازی  
برنامه ۹۱۴

# صورتِ نقضِ وفایِ ما مباش بی وفایی را مکن بیموده فاش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ایيات ۳۲۱ - ۳۲۰

مر سگان را چون وفا آمد شعار  
رَوْ، سگان را ننگ و بدنامی میار

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

# بیوفایی چون سکان را عاربود بیوفایی چون رواداری نمود؟

مولوی، مشنوى، دفتر سوم، بیت ۳۲۲

حق تعالی، فخر آورد از وفا  
گفت: مَنْ أَوْفَى بِعَهْدٍ غَيْرُنَا؟

«حضرت حق تعالی، نسبت به خوی  
وفاداری، فخر و مباهات کرده و  
فرموده است: «چه کسی به جز ما،  
در عهد و پیمان وفادارتر است؟»»

مولوی، منتوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

«... وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَمِينِكُمْ  
الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.»

«... و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود

وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروخت

که کرده‌اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.»

(قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱)

بِ وَفَائِيْنَ دَانَ، وَفَا بَا رَدُّ حَقٌ  
بِرَّ حَقُوقَ حَقٍ نَدَارَدَ كَسَ سَبَقَ

ردُّ حَقٌ: آنکه از نظرِ حَقٌ تَعَالَى مردود است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۴

چُونْ نِباشَدْ قَوْتَىْ، پَرَهِيزْ بِهِ  
دَرَ فَرَارِ لَا يُطَاقْ آسَانْ بِجَهَ

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

# سینه را پاساخت، می‌رفت آن حذور از مقام با خطر تا بحر نور

حذور: بسیار پرهیز کننده، کسی که سخت بترسد.  
در اینجا به معنی دوراندیش و محتاط آمده است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۵

گفتی: مکن شتاب که آن هست فعل دیو  
دیو او بُود که می‌نکند سوی تو شتاب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

اشاره به حدیث:

«التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجْلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ»  
درنگ از خداوند و شتاب از شیطان است.

بده یک جام، ای پیر خرابات  
مگو فردا، که فی التّأخیر آفات

پیر خرابات: راهنمای مسیر معنوی

فی التّأخیر آفات: در تأخیر زیانهاست [مثال]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۳۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



نیست در عالم ز هجران تلختر  
هرچه خواهی کُن ولیکن آن مکُن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۰

یارِ شب را روز، مهجوری مده  
جانِ قریت دیده را دُری مده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۹۳

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۱۱۴

# بُعْدِ تو مرگیست بادردو نکال خاصه بُعدی که بُود بَعْدَ الْوِصال

مهجوری: دوری، جدایی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۹۴

نکال: عقوبت، کیفر

تُر اچو عقل پدر بوده است و تَن هادر  
جمال روی پدر در نگر، اگر پسری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۷

گنج حضور، پروینز شهبازی، برنامه ۹۱۴

# زان چرایِ روح چون نُقصان شود جانش از نُقصان آن لرزان شود

نُقصان: کمی، کاستی، زیان

پس بداند که خطای رفته است  
که سَمَن زارِ رضا آشفته است

سَمَن زار: باعِ یاسمن  
و جای انبوه از درخت  
یاسمن، آنجا که سَمَن  
روید.

گنج حضور  
پرویز شهبازی  
برنامه ۹۱۴

مولوی  
مشتوی  
دفتر چهارم  
ایات ۱۸۶۲\_۱۸۶۳

# جمله استادان پی اظهارِ کار نیستی جویند و جایِ انکسار

انکسار: شکسته شدن، شکستگی؛ مجازاً خضوع و فروتنی

# لاجرم استاد استادان صمد کارگاهش نیستی ولا بود

صمد: بینیاز و پایینده، از صفاتِ خداوند

# هر کجا این نیستی افزون‌تر است کارِ حق و کارگاهش آن سر است

مولوی، مشوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۷۰\_۱۴۶۸  
گنج حضور، پرویز شهیازی، برنامه ۹۱۶

هر کجا دردی، دوا آنجا رَوَد

هر کجا پستی است، آب آنجا دَوَد

آبِ رحمت باید ت، رو پست شو

وانگهان خور خمیرحمت مست شو

خمیر: شراب

رحمت اند رحمت آمد تا به سر

بر یکی رحمت فِرو مَا ای پسر

فِرو مَا: قناعت نکن

مولوی، شوی، دفتر دوم، ایات ۱۹۴۱-۱۹۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۷

تو مگو همه به جنگندوز صلح من چه آید؟

توبیکی نهای، هزاری، تو چراغِ خود بر افروز

که یکی چراغِ روشن ز هزار مرد ه بھتر

که به است یک قدر خوش ز هزار قامت کوز

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

# می رود از سینه ها در سینه ها از زره پنهان صلاح و کینه ها

مولوی، مشتوفی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۱۴



تَزكِيَّه بَاید گَواهَان رَا، بَدَان

تَزكِيَّه شَصْدَقَى كَه مُوقُوفَى بَدَان

تَزكِيَّه: پَاكِيَّه كَرْدَن

مُوقُوف: مَقِيد، وَابْسَتَه

«اَيْن رَا بَدَان كَه گَواهَهَاهِي  
تُو بَر صَحَّت اِيمَانَت بَاید  
پَاك وَبَى غَش باشَد و  
پَاكِي وَخَلُوص شَاهَدَانِ  
اِيمَانَت هَمَانَا صَدَقَى اَسْت  
كَه تُو بَه آن پَايِ بَندَى.»

مولوی، مشتوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

مولوی شور، دفتر پنجم، پیت ۲۵۵

# قول و فعل بی تناقض باید است تاقبول اند رزمان بیش آید است

تناقض: با هم ضد و نقیض بودن  
مخالف بودن چیزی با چیزی

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۱۴

سَعِيْكُمْ شَتّی، تناقض اندرید  
روز می دوزید، شب برمی دارید

شّتی: پراکنده

«تلاش‌های شما پراکنده و گونه‌گون است، و  
شما در دام تناقض گرفتار آمده‌اید. چنانکه  
مثلاً روز می دوزید و شب همان را پاره می کنید.»

مولوی، شور، ترجمه، پیت ۲۵۶

قرآن کریم

سورة لیل (۹۲)

آیه ۴

«إِنَّ سَعِيْكُمْ لَشَتّی»

کنج حضور

پرویز شهربازی

برنامه ۹۱۴

که: همانا کوشش‌های شما  
پراکنده و گونه‌گون است.»

مولوی، شور، دفتر پنجم، بیت ۲۵۷

پس گواهی با تناقض که شنود؟

یا مگر حلمی کند از لطفِ خود

چلم: بردبانی، شکیبایی

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۱۴

خلق را طاق و طُرم، عاریتی است  
امر را طاق و طُرم ماهیتی است

طاق و طُرم: مراد از آن، سر و صدای ظاهری  
و جلوه و عظمت ناپایداری است که عام خلق  
را مفتون می‌دارد.

از پی طاق و طُرم، خواری گشند  
بر آمید عِز در خواری خوشند

بر امیدِ عِزٌ ده روزهٔ خَدوک

گردنِ خود کرد ها ند از غم، چو دوک

ده روزه: اشاره دارد به ناپایدار بودن

خوشی‌های دنیوی

خدوک: آشفته، پریشان، گذران

دوک: آلتی که با آن نخ می‌رسند.

چون نمی‌آیند اینجا که منم؟  
کاندرین عِزٌ، آفتابِ روشنم

مولوی، مشتوى، دفتر دوم، ابيات ۱۱۰۵\_۱۱۰۶

گنج حضور، پرويز شهبازي، برنامه ۹۱۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۸۸

# بامن به جنگ شد جان، گفتا: مرا هر نجان گفتم: طلاق بستان، گفتا: بِلَمْ، بِدادم

کنج حضور  
پرویز شهبازی  
برنامه ۹۱۴



قُویٰ کہ بُرُاقِ بصیرت سفر کنند

بِ اَبْرُوْبِي عَبَارَدْرَاَنْ مَهْ نَظَرَ كَنَنَد

بُرُاق: اسِ تندرو؛ مَرَكِبٌ هوشیاری،  
مَرَكِبی کہ پیامبر در شِ معراج  
بر آن سوار شد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۶۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۱۴



در دانه‌های شهوتی آتش زند زود

وز دامگاهِ صعب به یک تک عَبر کنند

صعب: سخت و دشوار

تک: تاختن، دویدن، حمله

عَبر کردن: عبور کردن و گذشتن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۶۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



مَرْكَبٌ تُوبَه عَجَائِب مَرْكَبٌ اسْت  
بِرْ فَلَكٌ تَازِدُ بِهِ يَكْ لَحْظَه زَبْسَت

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴

گر نبود این سخن ز من لایق  
آنچه آن لایقت تلقین کن

تلقین کردن: تعلیم کردن و پند دادن

گنج حضور،  
پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۱۴

مولوی، دیوان  
شمس، غزل  
شماره ۲۱۰۰

هر که درو نیست ازین عشق رنگ

نzd خدا نیست به جز چوب و سنگ

عشق برآورد ز هر سنگ آب

عشق تراشید ز آیینه زنگ

کفر به جنگ آمد و ایمان به صلح

عشق بزد آتش در صلح و جنگ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

چندلی را رنگ عودی می‌دهند  
بر کلوخی‌مان حسودی می‌دهند

چندل: چوبِ خوشبو و مرغوبِ صندل.

پاک آنکه خاک را رنگی دهد  
همچو کودک‌مان بر آن جنگی دهد

گنج حضور،  
پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۱۴

مولوی، مثنوی، دفتر ششم،

ابیات ۴۷۳۳ - ۴۷۳۴

گر آتشِ دل بُرزند، بر مؤمن و کافر زند  
صورت همه پر ان شود، گر مرغِ معنی پر زند

کنج حضور، پرویز

شہبازی، برنامہ

۹۱۴

مولوی، دیوان

شمس، غزل شماره

۵۲۸

عشق گشاید دهن از بحرِ دل  
هر دو جهان را بخورد چون نهنگ  
عشق چو شیرست، نه مکرونه ریو  
نیست گهی رو به و گاهی پلنگ  
چونکه مدد بر مدد آید ز عشق  
جان بر هد از تنِ تاریک و تنگ

کنج حضور، پروز  
شهریاری، برنامه ۹۱۴

مولوی، دیوان  
شمس، غزل شماره  
۱۳۳۱



# بنگر این کشتنی خلقان غرق عشق اژدهایی گشت گویی حلق عشق

مولوی، شوی، دفتر ششم، میت ۶۲۳ کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



اژدهایی ناپدیدِ دلربا

عقل همچون کوه را او که ربا

عقل هر عطار کاگه شد از او  
طلبلهها را ریخت اندر آب جو

طلبله: صندوقچه

گنج حضور، پرویز

شهر بازی، برنامه ۹۱۴

مولوی، مثنوی، دفتر

ششم، ابیات ۶۲۵ - ۶۲۴

رَوْكَزِينْ جُوبْرِنِيَايِي تَا ابْد  
لَمْ يَكُنْ حَتَّا لَهُ كُفُواً أَحَد

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ.»

«وَنَهْ هِيجْ كِسْ هِمْتَاي اوْست»

قرآن کریم، سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۴

مولوی، مشنوی، دفتر

ششم، بیت ۶۲۶

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۱۴



هرچه جز عشقست، شد مأکولِ عشق

دو جهان یک دانه پیش نولِ عشق

نول: منقار

مأکول: خورده شده

دانه‌یی مر مدغ را هرگز مخورد؟

کاهدان مر اسب را هرگز پخترد؟

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۴

چرد: بچرد، چرا کند

مولوی، مثنوی،

دفتر پنجم، بیت

۲۷۲۶ - ۲۷۲۷



بندگی کن تا شوی عاشق لَعَلٌ

بندگی گسپیست، آید در عمل

لَعَلٌ: شاید

بنده آزادی طمع دارد ز جَدّ  
عاشق آزادی نخواهد تا ابد

مولوی، شوی، فقره سوم، آیات ۲۷۲۸-۲۷۲۹

کنج حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه ۹۱۴

جَدّ:  
نصیب،  
بخت و  
اقبال



# بنده دائم خلعت و ادرار جوست خلعت عاشق همه دیدار دوست

خلعت: جامه دوخته که از طرف شخص بزرگ به عنوان  
جایزه یا انعام به کسی داده شود.

ادرار: مستمرّی

مولوی، مشنونی، دفتر

پنجم، بیت ۲۷۳۰

گنج  
حضور،  
پرویز  
شهریاری،  
برنامه  
۹۱۴





ذرنگند عشق در گفت و شنید  
عشق، دریاییست قعرش ناپدید

قطرههای بحر را نتوان شمرد  
هفت دریا پیش آن بحر است خُرد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۳۱\_۲۷۳۲

گنج حضور، پروینز شهباذی، برنامه ۹۱۴

مولوی، مثنوی،  
دفتر دوم، بیت  
۳۰۳۸

کرهان عیت نود) ایمن میاش  
بوک آن عیب از تو گردد نیرفash

گنج حضور، پرویز شهباذی، برنامه  
۹۱۴

قضاهه تیر حوادث به تو همی انداخت  
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره  
۳۰۵۶، بیت پنجم

گنج حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه  
۹۱۴



لیک حاضر باش در خود، ای فتی  
تا به خانه او بیا بد مر تو را

فتی: جوانمرد، جوان

ورنه خلعت را برد او باز پس  
که نیابیدم به خانه‌ش هیچ کس

خلعت: لباس

مولوی، مثنوی،  
دفتر ششم، بیت  
۱۶۱۴۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



# همچو قوم موسی اندر حَرّ تیه

## مانده‌بی بر جای، چل سال ای سَفیه

مولوی، شعر، دفتر

ششم، پیت ۱۷۸۸

حرّ: گرما، حرارت

تیه: بیابان شنزار و بیآب و علف،  
صحراي تیه بخشی از صحراي سینا است.  
سفیه: نادان، بی خرد

عشق ز آغاز همه حیرت است

عقل درو خیره و جان گشته دنگ

دنگ: حیران، بیهوش، گیج

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۱

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۱۴

# در تبریز است دلم، ای صبا خدمتِ ما را برسان بی‌درنگ

خدمت رساندن: سلام و تعظیم ابلاغ کردن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۱

## پس تو حیران باش بی‌لا و بَلی تا ز رحمت پیشست آید مَحملی

مولوی، مثنوی، دفتر  
چهارم، بیت ۳۷۴۸

مَحمل: کجاوه که بر شتر بندند؛ در  
اینجا مراد مرکوب است.

### گنج

حضور، پرویز شهریاری، برنامه

چون ز فہم این عجایب کودنی  
گر بَلی گویی، تکلف می‌کنی  
ور بگویی: نی، زند نی گردنت  
قهر بر بند بدان نی روزنت  
پس همین حیران و واله باش و بس  
تا درآید نصرِ حق از پیش و پس

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۱\_۳۷۴۹  
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۶

# چونکه خیران گشتی و گیج و فنا

## با زبان حال گفتی اهدنا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۲

«اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.»  
«ما را به راه راست هدایت کن.»  
(قرآن کریم، سوره حمد (۱)، آیه ۶)

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



حیرت آن مرغ است، خاموشت کند

برنهد سردیگ و پُر جوشت کند

برنهد سردیگ: سردیگ را می‌گذارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۵

چون مبارک نیست بر تو این علوم  
خویشتن گولی گُن و، بگذر ز شوم

گُول: ابله، نادان، احمق

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



# چون ملائک گو که: لا عِلْمَ لَنَا يَا إِلَهِ، غَيْرَ مَا عَلِمْتَنَا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵

«مانند فرشتگان بگو: «خداوندا، ما را دانشی  
نیست جز آنچه خود به ما آموختی.»»

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلِمْتَنَا إِنَّكَ  
أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: مُنْزَهٔ تو. ما را جز آنچه خود به ما  
آموخته‌ای، دانشی نیست. توبی دانای حکیم.»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

هر صبح ز سیرانش، می باشم حیرانش  
تا جان نشود حیران، او روی بننماید

مولوی، دیوان

شمس، غزل

شماره ۵۹۶



هر چیز که می بینی در بی خبری بینی  
تا با خبری والله او پرده بنکشاید

نفاق یعنی این که مرکز آدم از یک جنسی  
غیر از خداوند باشد ولی زبانش حرف  
خداگونه بزنند. مثلاً مرکز آدم همانیدگی  
باشد، درد باشد، آدم از بی دردی و  
خوشبختی حرف بزنند. این شخص نفاق  
می‌کند.

ما از خودمان سؤال می‌کنیم  
چرا زندگی یا خداوند در بخشش و  
زیبایی بی‌همتا است؟ جوابش واضح  
است، برای این‌که فقط او باید حرف  
بزند. نتیجه می‌گیریم ما باید حرف  
بزنیم. چرا؟ برای این‌که ما اگر حرف  
بزنیم، حتماً از روی نفاق حرف می‌زنیم،  
پس به خودمان نگاه می‌کنیم ببینیم که  
آیا در مرکز ما همانیدگی وجود دارد یا  
ندارد؟!

خدايا، اول من مرکزم تو بودي، عدم  
بود، پس عقل، حس امنيت، هدايت و  
قدرت را از تو مى گرفتم و من يادم هست،  
مى دانم که در بخشش و زيبايي تو بى همتا  
هستي. اما آمدم به وسیله فكرهايم در اين  
جهان چيزهای اين جهانی را که برایم مرحوم  
بودند مرکزم گذاشته ام، چگونه گذاشته ام؟  
به آنها حسٰ هویت تزریق کردم و آنها  
مرکزم شدند و حالا از عینک آنها می بینم.



این که من می‌گویم به تو عبادت می‌کنم  
این هم نفاق است برای این که به تو  
عبادت نمی‌کنم، به یک تصویر ذهنی که  
به صورت تو به وسیله این همانیدگی‌ها  
منعکس کردم، به آن عبادت می‌کنم.  
درواقع من بتپرست هستم در حالتی که  
می‌گویم خداپرست هستم. این هم از  
منافق بودن من است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه

وقتی مرکز ما همانیده است هشیاری  
جسمی داریم، ما با هشیاری جسمی  
نمی توانیم زندگی مان را سروسامان  
بدهیم. در این جهان هر کاری که می کنیم  
به درد ختم می شود، پس باید بگذاریم  
که زندگی بدون عینک همانیدگی، خودش  
را از طریق ما بیان کند.



خداوندا، این‌که من آمدهام  
من ذهنی‌ام را شریک تو کردم این  
کار غلط است و من به عنوان انسان  
این را درک می‌کنم. این را هم درک  
می‌کنم که با این هشیاری جسمی  
در حالی‌که منافق هستم نخواهم  
توانست در این جهان خوش‌بخت  
 بشوم و به تو برسم و به آن منظورم

گنج حضور،

پرویز

شهریاری،

برنامه ۹۱۴

که وحدتِ مجدد با تو است، یعنی  
باید به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده  
 بشوم، و این منظورِ آمدنِ من به این  
جهان است، نخواهم رسید.

آیا من ذهنی ما بیشتر صحبت

می کند یا مرکز عدم و زندگی

از طریق ما صحبت می کند؟

کدام یک در شما هست؟ شما

به خودتان نگاه کنید و به گنج حضور،

پرویز

خودتان هم جواب بدید. شهبازی،

اگر مرکزمان را بتوانیم عدم کنیم و زندگی از طریق ماصحبت کند،  
پس از یک مدتی تمام هشیاری یا زندگی سرمایه‌گذاری شن  
در این همانیدگی هارا ما از همانیدگی هابیرون می‌کشیم و تبدیل  
می‌شویم به یک فضایی که بی‌نهایت است.  
درواقع این فضای بی‌نهایت یک خورشیدی است که در مرکز  
ما هم طلوع می‌کند و این خورشید همان زنده شدن خداوند در  
انسان است مابرازی این کار آمد هایم.

ما باید به خودمان نگاه  
کنیم ببینیم آیا عقل زندگی  
و جان زندگی، بخشش و  
زیبایی زندگی در ما هم  
کار می کند یا نه؟ اگر کار  
نمی کند، اشکال داریم  
باید روی خودمان کار  
کنیم.

گنج حضیر، پرویز شعبانی، برنامه ۹۱۴



ای زندگی ما می‌دانیم که تو بی‌همتا هستی  
و در این جهان از طریق هرچیزی تو صحبت  
می‌کنی و خودت را بیان می‌کنی، غیر از انسان  
که نفاق دارد.

ما فهمیده‌ایم که نفاق داریم، می‌خواهیم  
که نفاق از بین برود داریم کوششمان را  
می‌کنیم، پس هر لحظه در اطراف اتفاق این لحظه  
فضاگشایی می‌کنیم.

گنج حضور، پرویز شعبازی، برنامه ۹۱۴



کنچ حضور،

پدویند

شهمیازی،

برنامه ۹۱۱۴

وفا کردن به زندگی یعنی ما هر لحظه  
فضاگشایی می‌کنیم مرکزمان را عدم  
می‌کنیم و می‌گوییم ما از جنس تو هستیم.  
برای این‌که وقتی رسیدیم به این جهان،  
مرکز ما عدم بود، بعداً مرکز ما جسم شد،  
وفا یادمان رفت. ما الان هشیاری جسمی  
داریم، از جنس جسم هستیم و ستیزه،  
 مقاومت و قضاوت می‌کنیم، بنابراین از  
جنس او نمی‌شویم.

حالا وقتی فضا را در اطراف اتفاق این  
لحظه باز می‌کنیم داریم وفا می‌کنیم.

من از هر چیزی که همانیده شدم  
دل می‌گنم، چه انسان باشد چه  
چیز، چه درد، آنها را دور می‌ریزم  
برای اینکه به تو وفا کنم و برای  
این کار کمر همت می‌بندم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه

۹۱۴

قضاؤت یعنی بد و خوب  
کردن. ما همیشه وضعیت  
این لحظه را بد و خوب  
می‌کنیم، اگر این وضعیت،  
همانیدگی‌های من را زیاد  
می‌کند که خوب است  
اگر همانیدگی‌هایم را زیاد  
نمی‌کند که بد است.

هر چیزی را که ماباذهنمان تجسم می‌کنیم با آن  
همانیم می‌شویم، بعد از یک مدتی می‌بینیم که  
دارد از بین می‌رود، و مرکز مادائماً در حال  
فرو ریختش است، به همین دلیل است که مادائماً  
می‌ترسیم.

کنج حضور، پروژه شهبازی، برنامه ۹۱۴





مقاومت یعنی زندگی خواستن  
از آن چیزی که این لحظه  
زندگی یا ذهن به ما نشان  
می‌دهد.

زندگی به وسیله ذهن نشان می‌دهد و  
هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد و می‌گوید  
این به نفع شما هست یا نیست، باید در  
آنچه حضور،  
پرویز  
شهر بازی،  
برنامه ۹۱۴

آیا شما از وضعیتی که در این لحظه ذهنتان نشان می‌دهد، چیزی می‌خواهید؟ اگر می‌گویید نه، در این صورت شما نباید برنجید، نباید خشمگین بشوید.

وضعیت‌ها به این علت اتفاق می‌افتد که در اطرافشان فضا باز کنیم تا زندگی به وسیله قضا و کن‌فکان بتواند ما را از همانی‌گی‌ها آزاد کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۱۴



من با من ذهنی چیزی نیستم. نه کرم دارم، نه به کسی  
چیزی می‌دهم، نه می‌خواهم مردم موفق بشوند، ذهنیتِ  
خسیسی و تنگ نظری دارم، چیزی را به کسی روا  
نمی‌دارم، حتی زندگی را به خودم هم روانمی‌دارم.  
چرا که در دهار ابا خودم حمل می‌کنم و دائمآ تجربه می‌کنم.

به خودتان نگاه کنید، اگر  
من ذهنی داشته باشید، این سه تا  
چیز «آفل، مقاومت، قضاوت» را  
در خودتان می بینید. اگر یکی اش  
را ببینید، دو تای دیگر هم حتماً  
هست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

کسی که می‌گوید در خانواده باید مهر و محبت باشد، فرض کنید یک پدر چنین ادعایی دارد، اینجا باید عشق برقرار بشود، صلح برقرار بشود، او دیگر اوقات تلخی راه نمی‌اندازد، زور نمی‌گوید، فضاغشایی می‌کند، نرم حرف می‌زنده، ولی لحظه‌بعد می‌گوید من اینجا فرمانده هستم، باید به حرف من گوش کنید، شما حرف نزنید، این مغاییر با آن حرف است. چرا؟ چون مرکزش پر از همانیگی با باورهایی است که من اینجا رئیس هستم، فرمانده هستم، من عقلم از شما بیشتر است و... بنابراین اگر انسان‌ها این‌طوری باشند، نمی‌توانند فضاغشایی کنند.

شما خودتان، خودتان را متلاعده کنید که هشیاری جسمی کار نمی‌کند. اگر متلاعده بشوید احتمال این‌که هشیاری جسمی و من‌ذهنی را بیکار کنید خیلی زیاد است. چون وقتی می‌گوییم یک هشیاری‌ای یک عاملی که راهنمای من است در زندگی کار نمی‌کند و برای شما ثابت بشود دیگر دنبال آن نمی‌روید و شروع به تغییر می‌کنید.

یکی از اشکالات ما در من ذهنی  
این است که مرتب یک سری  
فکرها را مثل آچار فرانسه  
می خواهیم برای همه چیز به کار  
بریم. در حالی که هر وضعیتی  
که این لحظه به وسیله زندگی و  
قضا و کنفکان تولید می شود،  
فکرش را هم برای شما می آورد.

اگر مرکز تان جسم است، هشیاری جسمی  
دارید، باید حواستان باشد که شیطان در شما کار  
می کند.

پس مانیایم من ذهنی، هشیاری جسمی و عقل  
جزوی مان را، مطرح کنیم که آقا من بلد هستم!

لنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه

حضور، فرشته، و عقل کل،  
یعنی عقل خداوند، این‌ها  
یکی هستند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



ما باید تمرکزمان روی خودمان باشد نه روی دیگران. ببینیم که در ما چه می‌گذرد و تا تمام حواسهان به خودمان نباشد پیشرفت نمی‌کنیم. تمرکز روی خودمان و فضایگشایی، حزم، تأمل با فضایگشایی، صبر، شکر، این‌ها همه لازم است تا ما پیشرفت کنیم.

ما نیامده ایم هشیاری جسمی را اراده پردهیم.  
اگر شما هشیاری جسمی را نگه دارید زندگی تان  
درست نفوادرد شد، ممکن است اصلاً ازدواج هم  
نکنید، هفتاد سال تان باشد مجرد باشید، هیچ کس هم  
مزاحمتان نباشد، ولی هشیاری جسمی نمی‌گذارد  
شما خوش بفت باشید، امکان ندارد. برای این که  
این نفس، من ذهنی، از جنس شیطان است.





وقتی فضا باز می‌شود، باز می‌شود، درواقع  
ما داریم به خداوند زنده می‌شویم. زنده  
شدن به خداوند، عشق است، یکی شدن با  
اوست.

اگر با او، با زندگی واقعاً یکی بشویم بی‌نهایت  
می‌شویم.

و مولانا می‌گوید که این فقط یک لحظه کار است،  
تأخیر نکن و ما باید این کار را انجام بدھیم.

شما باید به این نتیجه رسین  
باشید که من ذهنی به من،  
جامعه و خانواده ضرر  
می‌زنم.

کسی که می خواهد تبدیل بشود فضارا باز می کند، صبر می کند،  
شکر می کند، خزم دارد، تأمل می کند، نمی کزارد فضایسته شود،  
می داند که این فضای خلی مهم است، می ییند که من ذهنی  
می خواهد فضارا ییند، به من ذهنی اجازه این کار را نمی دهد،  
بعضی وقت ها این درد دارد.



گنج حضور  
پروزیر شهبازی، برنامه ۹۱۴

مولانا می گوید می خواهی زفده شدن به خدا را  
کش بدهی، طولانی کنی، صد سال انجام بدهی؟  
منظورش این است که می خواهی ده سالگی انجام  
بدهی؟ بیست سالگی، سی سالگی یا شصت سالگی؟  
یا یک لحظه قبل از مردن؟ یا اصلاً انجام ندهی؟  
ولی این را بدان که نمی توانی انجام ندهی! اصلاً

برای این کار آمده‌ای.  
این منظور اصلی ماست.

کنج حضور

پروژه‌سازی، برنامه ۹۱۴

اگر ابیات را بخوانید، حفظ کنید و به موقع به یاد بیاورید،  
وقتی از همسرتان یا از کسی چیزی می‌خواهید،  
می‌خواهید برنجید، یک دفعه یادتان می‌افتد که من دارم از  
بهشت خارج می‌شوم. من دارم از کسی چیزی می‌خواهم  
و با آن همانیده هستم. من دارم می‌رنجم، پس دارم از  
بهشت خارج می‌شوم و این تبدیل به غم خواهد بود.

وقت کسر زور هر کوید شما فضای را باز هر کنید هر خواهید

صلح کنید نمر خواهید عمرتان را تلف کنید تأمل

دارید تأمل و حرم کار زندگی است، کار فضای

کشده شده است.

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۳



توجه کنید که ما الان در جهان در جبرِ من ذهنی هستیم. به عقلِ جمع نمی‌رسد که دعوا راه نیندازد، جنگ را شروع نکند، جنگ‌های بزرگ را شروع نکند. جنگی که به کشتارِ آدم‌های زیادی منجر می‌شود. عقلش نمی‌رسد، برای این که درونِ جبرا است، می‌گوید من مجبورم. چه کسی گفته تو مجبور هستی جنگ کنی؟!

انسان‌ها با من ذهنی یواش یواش  
پژمرده می‌شوند پنجاه، شصت سالگی  
دیگر هیچ، همه‌اش انتقاد و عیب‌جویی  
که مردم نمی‌فهمند و... خوب آقا، خانم  
شما می‌فهمید، یک راه حل بدھید!  
ندارد، راه حل ندارد. فقط عیب‌جویی و  
انتقاد و ایجاد گرفتاری و این‌ها را بلد  
است. این‌ها یعنی چه؟ یعنی قبل از  
این‌که بمیرند در گور ذهن مرده‌اند.

شما از همین فردا به گوش کردن به برنامه  
کنج حضور و اجرای قانون جبران هم  
مادی، هم معنوی متعهد بشوید.

دوسه ساعت کار کنید و پادداشت بردارید  
و عمل کنید و فضاگشایی کنید، هر موقع  
خشمگین می‌شوید، هر موقع می‌رنجید،  
هر موقع چیزی از کسی می‌خواهید اشعار  
مولانا به پادتان بیايد یا اشعار مولانا را  
حفظ کنید که به موقع به دردتان بخورد.

من عرض می‌کنم خدمتِ شما، مولانا را رهان کنید. به  
حرف کسی گوش ندهید، می‌بینید من هر چیزی می‌گویم  
این جای نویسم. بعد هم می‌گویم این هارا بخوانید، به  
حرف‌های من هم گوش بد هید، ولی این هارا بخوانید.  
این هارا حفظ کنید، تکرار کنید، این ها چراغ هستند.  
نمی‌خواهم شما از راه منحرف بشوید و مولانا می‌گوید نه  
رهبر است، نه راهنمای است، نه راه را می‌داند.

از این گرفتاری ذهن، بدون صبر و  
حزم و دوراندیشی، تاکنون حتی  
یک نفر هم رها نشده است. الان  
شما متوجه می‌شوید که چرا ما رها  
نمی‌شویم؟ چون حزم و صبر نداریم،  
شما این دو تا را در نظر بگیرید و از  
خودتان بپرسید آیا من حزم دارم؟

در ده‌هاشیاری انسان را هر چه بیش تر پایین می‌آورند، در دخیلی  
بکاست.

در ده‌ها چه چیزی هستند؟ خشم، مخصوصاً نجاش، کینه، حرص،  
خشیس بودن و ترس و اضطراب، احساسِ گناه، احساسِ خبط و  
پشیمانی، حسادت و چیزهای دیگر، این که آدم سیر نمی‌شود و  
آثارِ من ذهنی مثلِ میل به قدرت، علاقه و عشق به قدرت، عشق  
به تأیید و توجه و حتی قدردانی که ماننتظار داریم مردم قدرِ مارا  
بدانند، این از من ذهنی می‌آید. اگر شما واقعاً حضور باشید خدا قدر  
شمارا می‌داند، هیچ کس احتیاج به قدردانی ندارد.

اگر کسی توجهش را چیزهای بیرونی می‌دزدند و نمی‌تواند خودش را نگه دارد، بهتر است که شعرهای مولانا را بخواند و حفظ کند و عمل کند که این شعرها چرا غ را برایش روشن کند و فکر و عملش را از آن بیت بگیرد نه اختیارش که اختیار من ذهنی است، این حزم در مراتب پایین است؛ ولی حزم در مراتب بالا از فضای گشوده شده می‌آید، یعنی شما در این لحظه هم صبر می‌کنید، هم شکر می‌کنید، هم حزم می‌کنید، بنابراین خرد زندگی را از آن فضای گشوده شده به کار می‌برید تا از تله من ذهنی بجهیز.



ما آمده‌ایم به این جهان تا  
ده دوازده سالگی هشیاری جسمی  
داشته باشیم. هشیاری جسمی مُضر  
است به خودِ ما و به دیگران ضرر  
می‌زند و آخرِ سَر فکرها و کارهای ما را  
باطل می‌کند، هر فکری مثل بادامِ  
پوک کاشتن است، هیچ‌چیز در نمی‌آید  
و این قانون هم در موردِ فرد صادق  
است هم در موردِ جمع، هشیاری  
جسمی کار نمی‌کند.

این را باید بدانیم، اگر رفته‌ایم به  
ذهن، ذهن و یا منهای ذهنی به ما  
گفتند این عین نادانی است اگر حتی  
سوا دکترا هم داشته باشد، بدانید  
که نادان اوست، چرا؟ برای این‌که با  
من ذهنی و با هشیاری جسمی  
می‌بیند و مولانا می‌گوید هشیاری  
جسمی نمی‌تواند این را بفهمد.

اگر شما فضار اباز کنید و به من ذہنی چیزی ندہید،  
محروم شکنید و نگذارید حرف بزنده به نظر من ذہنی  
می آید که به او ظلم می کنید در صورتی که این عین  
عدل است.

کنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۱۴

درواقع مادر ذهن، نیروی عشق  
رابر ده‌ایم کذا شته‌ایم روی اجسام،  
الآن داریم یادمی کیم که باید  
جسم‌هارا پرستیم، هچ جسمی  
قابل پرستش نیست، چون مارا از  
جنس من ذهنی می‌کند؛ بلکه  
تنها پرستش شایسته زندگی یا  
خداوند است.

آن چیزی که از نظر من ذهنی  
نادانی است، در واقع عین علم  
است.

کنج حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۱۴

هر فکری، هر عملی با من ذهنی  
به ضرر ما تمام می‌شود. آخر سر  
ما سرخورده می‌شویم، ناامید  
می‌شویم، بی‌حال می‌شویم. این  
فایده ندارد، این کار به ما چیزی  
نمی‌دهد، خوشحال نمی‌شویم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

زندگی، خدامی کوید چانگ که من از طریق  
فضاکشایی به بنده می‌نخشم، آن وقت  
است که بخشش من را می‌داند،  
می‌شناسد، می‌یند.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

اگر شما هی فواهید (وی فدا را  
بینید، به فدا زنده بشوید، و مدتِ  
مجدد از طریق همین فضایشایی  
است.

زندگی به ما هی گوید اگر  
فضایشایی کنید مثل این است  
که جانِ خود من دارد به سوی من  
می‌آید.

همه این صحبت هارامی کنیم تاشا  
بدانید که هسیاری جسمی کار نمی کند و به  
تبدیل و کار روی خودتان اقدام کنید.

کنج حضور، پروژه شهبازی، برنامه ۹۱۴

شما بگویید من دیگر از همانیدگی‌ها  
چیزی نمی‌خواهم و تجلیات بیرونی‌اش را  
شناخته‌ام مثلاً دائماً بلند می‌شوم خودم را  
نشان می‌دهم، سواد دارم، پول دارم،  
خودم را مقایسه می‌کنم، خودم را به مردم  
نشان می‌دهم، مرتب می‌گویم آهای  
مردم من را ببینید! شما بگویید من دیگر  
از این کارها خوشم نمی‌آید، این‌ها  
کارهای من ذهنی است.

خیلی راحت است که شما رفتارهای مضر منذهنی را  
بشناسید و هر موقع یکی از آنها را نشان می‌دهد  
جلواش بایستید، بگویید نه!

انتقاد کردن، عیب گفتن، عیب جستن، مردم را  
تحقیر کردن، پُشت‌سَرِ مردم حرف زدن، حرفهای  
بَد زدن که ما آبرویشان را بِبریم تا خودمان باآبرو  
جلوه کنیم، هرنوع جلوه‌گری به‌خاطرِ همانیدگی‌ها،  
می‌خواهد دانش باشد، می‌خواهد مقام باشد،  
می‌خواهد مهارت‌های دستی باشد، بدنی باشد،  
هرچه باشد، به‌وسیله این‌ها دیده شدن، همه این‌ها  
مضر است.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۱۴

آیا شما نوبه نوراز زندگی را می‌شنوید؟ آیا  
لحظه‌به لحظه فکرِ جدید در شما تولید  
می‌شود؟

آیا این لحظه هشیاری‌تان با لحظه قبل فرق  
می‌کند؟ و این لحظه بهتر است؟ هر لحظه  
عمیق‌تر می‌شود؟ آیا راز زندگی را  
می‌شنوید؟ فضای را باز می‌کنید از آن ور راز  
را می‌شنوید؟ یا نه، همین چیزهایِ معمولی  
را که ذهنتان می‌گوید می‌شنوید؟

خداوند هیچ وقت به حرفِ

من ذهنی مَاکوش نمی‌کند. این ما

هستیم که باید من ذهنی را

خاموش کنیم و به رازِ قضاو

کُن فَکانَ کوش بدھیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

هیچ کدام از فکرها و کارها، و چقدر فضا  
گشوده می‌شود و در بیرون زندگی ما  
چجوری تغییر پیدا می‌کند، دستِ ما  
نیست، دستِ خردورزی زندگی است که  
اگر بگوید آن چیزی که من می‌دانم جایز  
نیست دیگر من این را با آن چیزی که  
خداوند در این لحظه می‌خواهد، مقایسه  
نمی‌کنم و حرف خودم را اصل نمی‌گیرم.

ما اگر تسلیم بودیم، اینقدر شکایت  
نمی‌کردیم، فضای را باز می‌کردیم،  
می‌گفتیم من اطراف اتفاقی که این  
لحظه می‌افتد فضای را باز می‌کنم، کاری  
ندارم این اتفاق بد است یا خوب است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



اگر ما با وجود این که  
من ذهنی داریم،  
لحظه به لحظه فضا را  
باز کنیم، آدم جدیدی  
می‌شویم.



این اشتباه را بشر کرده که فکر  
می‌کند همه‌چیز را باید بداند.

ما همه‌چیز را نمی‌دانیم.

یکی از آن چیزهایی که

نمی‌دانیم همان نیروی قضا و  
کنفکان است.

گنج حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه

۹۱۴



شما فضا را باز می‌کنید ولی  
نمی‌دانید چطور تبدیل می‌شوید.  
یکی از اشکالاتی که ما داریم، همه  
می‌خواهند تبدیل توضیح داده  
پشود. آقا شما بگویید که این  
تبدیل ما چگونه صورت می‌گیرد؟  
اگر می‌دانستیم که با ذهن انجام  
می‌دادیم. به همین دلیل تبدیل  
خیلی کم صورت گرفته است.

شما بدانید که وظیفه تان  
فضاگشایی است، وظیفه  
شما ظالم به من ذهنی یعنی  
گوش نکردن به حرفهای  
من ذهنی است، و این  
بہترین خدمت به شماست.

بعضی وقت‌ها گوش نکردن به من ذهنی  
خودمان یا دیگران درد و عواقبی دارد.  
درواقع وقتی به عقل واقعی بیایید،  
خیلی از من‌های ذهنی به ما می‌گویند این  
دیوانه شده و عقلش درست کار نمی‌کند،  
ولی شما با فضاغشایی و بی‌اهمیت  
کردن فکرها و عقل‌های من‌ذهنی، دارید  
خودتان را در معرض بادِ گُن‌فکان قرار  
می‌دهید. باید این کار را بکنید.

ما دائمًا باید فضائیشایی کنیم و نباید به یک جایی که رسیدیم بگوییم دیگر بس است.

مثلًاً رابطه ام با همسرم بهتر شد، بیزینس م رونق پیدا کرد، در خانه هم که دیگر همه خوشحال هستیم، مولانا هم تمام شد، گنج حضور خدا حافظ شما. نه! باید کار کنید، این من ذهنی خودش را می‌بافد بالا می‌آید.

شما همین طور که بقیه ابعاد زندگی تان را ورزش می‌دهید، این تمرين معنوی ما هم، مولانا گوش کردن، فضائیشایی کردن و همه این چیزهایی که می‌گوییم، تمرين صبر و شکر، هر روز باید صورت بگیرد. نمی‌توانیم بگوییم تمام شد.

بو نظیری زندگی، خدا  
این است که مثل ما  
لح نمی‌کند. هر وقت  
برگردیم و مرکزمان را  
عدم کنیم، شروع به  
بخشش و کمک به ما  
می‌کند. ما باید این را  
بدانیم.



آخر زمان همان فضایی است  
که در درون ما باز می شود که  
درواقع آخر زمان روانشناختی  
است پا این لحظه ابدی  
است، همه ما باید در دامن  
آخر زمان برهیم.

سایهِ خدا، همین مولانا و امثال ایشان  
هستند، شما هم می‌توانید سایهِ خدا بشوید،  
اگر کمرِ همت بیندید و وفا بکنید و  
همانیدگی هارا بروزیزید.



هر موقع دیدید از یک چیزی خیلی  
خوشتان آمد بدانید دارد می‌آید  
مرکزتان، راهتان را بکشید بروید،  
پشیمان نمی‌شوید.

گنج حضور، پروردی  
شهریاری، برنامه  
۹۱۴



بدانید که این را  
ذهنستان نشان می‌دهد و  
این آفل است، اگر بیاید  
به مرکزتان شما را  
بیچاره می‌کند.

اگر جسم به مرکز ما بیاید طبق  
طرح زندگی، جسم، روح و فکر  
انسان خراب خواهد شد، آن‌طور  
که از مولانا یاد می‌گیریم انسان  
ساخته نشده که مرکزش جسم  
باشد، اگر باشد پژمرده می‌شود،  
از بین می‌رود.



من ذهنی با فکر های مختلف  
حالش تغییر می کند و این تغییر  
حال برای انسان شایسته نیست.

انسان باید فضا را باز کند و  
حال ثابت داشته باشد.

گجح حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۲

اگر کسی چیزهای آفل و گذرا در مرکزش  
گذاشته باشد حتی مقاومت و قضاوت هم  
دارد و مرکزش فرو ریزنده می شود و هر کسی  
که وضعیت این لحظه حالت را خوب  
و بد کند، پس به جای زندگی  
وضعیت این لحظه مرکزش می شود.

هرچیزی که ذهن به ما نشان  
می‌دهد می‌توانیم از دست  
بدهیم، پس بهتر است قبل از  
این که از دست بدهیم آن را از  
مرکزمان برداریم، چون اگر  
برنداریم و این چیز از بین برود،  
درد زیادی ایجاد خواهد کرد.

وقتی شما فضاگشایی میکنید، فضاگشایی  
میکنید، واقعاً از آنور نور میگیرید، زندگی  
میگیرید، آرامش میگیرید، خرد میگیرید،  
شما خواهید دید که بعضی موقع‌ها این  
نور قطع می‌شود، آن موقع باید متوجه  
باشید که دارید اشتباه میکنید، فضارا  
می‌بندید، یک کسی یا خودتان با ذهن  
دارید خودتان را از آن نور و برکتی که از  
آنور می‌آید محروم میکنید.

اگر شما نامید هستید و به جایی  
نرسیدید، به این علت هست که  
خیلی از راهها را با من ذهنی  
خودتان می‌روید.

گنج حضور، پرویز شبازی،  
برنامه ۹۱۴

شما باید حرف مولانا را بشنوید و بگویید  
من به این ها عمل نمی کنم، این هم که به  
ضرور ماست عمل نمی کنم، آن یکی  
را هم عمل نمی کنم، از این ده تا، سه تاییش  
را عمل می کنم، این کار نمی کند، همه را باید  
عمل کنید.

چقدر مهم است که ماتمرکزمان

روی خودمان باشد، فضارا باز

کنیم، خودمان را به زندگی زنده

کنیم.

گنج حضور، پرویز شبیازی، برنامه ۹۱۴

ما فضا را باز می‌کنیم به عشق زنده  
می‌شویم، آثارمان به دور دست‌ها  
می‌رسد چه برسد نزدیکان. اما نباید با  
من ذهنی‌مان بگوییم که «آهای مردم  
آثار من به شما نرسیده؟! من به زندگی  
زنده شدم، این آدم عاشق نیست  
من ذهنی دارد.

خوشابه حال انسانی که همه  
همایندگی هایش توسط زندگی  
دزدیدم شود و فضای درونش خالی از  
همایندگی ها بشود.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

مولانا مرتب گوشزد می کند، می گوید  
که آن چیزی که ذهن نشان می دهد  
و در ذهن اتفاق براساس تغییر  
همانیدگی ها می افتد، این شوخی  
است.

آن چیزی که برای انسان جدی است،  
همین یکتا شدن به خدا است.

کنج حضور، پروژه شهبازی، برنامه ۹۱۴



کارِ آبادانی کردن جهان یا ایجاد  
نظم زندگی در بیرون و حتی راز  
بقاء انسان در عشق و رزی  
است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

هرچه ما میزان حضورمان زیاد است،  
غم من ذهنی مان کم است. هرچه غم  
من ذهنی مان زیاد است، یعنی این که  
ما زندگی را تبدیل به غم می‌کنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴



اگر کسی از من ذهنی برکردد  
و زندگی را تبدیل به مانع،  
مسئله و درد و دشمن نکند  
و به رضا و فضایشایی توجه  
کند، این توبه است، یعنی از  
ذهن خارج شده است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۴

در این جهان هیچ چیزی شبیه  
خدا نیست، معنی اش این  
است که من ذهنی ما شبیه خدا  
نیست. ما در اصل او هستیم،  
پس هیچ چیزی شبیه ما هم  
نیست، گرچه که ما خودمان  
را به جسم کاهش می‌دهیم و  
با همه‌چیز خودمان را مقایسه  
می‌کنیم، این کار غلط است.

کنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۱۴

اگر ما عیبی در دیگران می‌بینیم آن  
عیب در ما هست و اگر شما فکر  
می‌کنید در شما نیست خاطر جمع  
نباشید، ممکن است یک روز این عیب  
خودش را از شما فاش بکند.

پس بنابراین شما می‌توانید از این  
معیار استفاده کنید. اگر می‌بینید زیاد  
عیب می‌بینید، این نشان می‌دهد شما  
خیلی عیب دارید.

کنج حضور، پرویز شه بازی، برنامه ۹۱۴

The background of the entire image is a photograph of a sunset or sunrise over a body of water. The sky is a gradient from light blue at the top to orange and yellow near the horizon. The sun is a small, bright white circle at the bottom center. The water in the foreground is dark and reflects the colors of the sky.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)